

تأثیر اکراه در قتل از ناحیه مقتول

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۸/۶/۲۸

حمید مسجدسرایي*
سهیل ذوالفقاری**
سعید شیخ***

چکیده

علیرغم تلاشی که فقها و حقوق دانان برای تبیین رابطه آدمی با اعضای بدن خود و «نحوه سلطه» وی بر آنها داشته‌اند و ثمره عملی این تلاش، گاه نمادی بیرونی یافته است و آن نحوه سلطه، «اهدای عضو» را جایز می‌شمارد هنوز جای کنکاش و پرسش باقی است؛ پرسشی نه تنها در ثمرات عملی و بیرونی آن مبانی نظری؛ بلکه باز هم در خود مبانی نظری رابطه آدمی با اعضای پیکر خود. دامنه این پرسش، ممکن است تا آنجا گسترش یابد که آیا شخصی می‌تواند دیگری را بر کشتن خویش اکراه کند و او را تهدید نماید که «اگر مرا نکشی، تو را می‌کشم» و نتیجه این سخن، آن باشد که چون شخص مکره بر بدن خود سلطه داشته و اکراه وی، رضایت ضمنی او بر رفع مسئولیت مکره محسوب می‌شود پس مکره از هر نوع مسئولیتی تبرئه گردد؟ با نگاهی به مبانی نظری و استدلال‌های فقها و حقوق دانان، حتی با وجود تحقق عناصر اکراه در موضوع مورد بحث، شخص مکره از مسئولیت کیفری با این عنوان مبرا نخواهد بود.

واژگان کلیدی: سلطه بر حیات، اکراه در قتل، رضایت مجنی‌علیه، مسئولیت کیفری.

۱۹۱

حقوق اسلامی / سال شانزدهم / شماره ۳۲ / پاییز ۱۳۹۸

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان / نویسنده مسئول

(h_masjedsaraie@semnan.ac.ir)

** دانش آموخته دکتری حقوق خصوصی (soheilzolfaghari@yahoo.com).

*** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم (saiedsheykh@yahoo.com).

مقدمه

چنین تصور کنیم که قاتل یا جانی، با اقامه بینه یا به دلیل وجود قرائن و اماراتی، مدعی است که مقتول یا مجنی علیه، او را به قتل یا جنایت - که تحت عنوان «جرم» می توان از آن سخن گفت - اکراه کرده است. در صورت وقوع قتل، شخص مکره ادعا می کند که مقتول (مکره)، وی را اکراه کرده است که: «اگر مرا نکشی، تو را خواهم کشت». اکنون سؤال این است که آیا می توان در چنین فرضی اکراه را رافع مسؤلیت دانسته و به تبریئه شخص مکره حکم داد؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند بررسی و تبیین صورت های مختلفی است که در آن مجنی علیه مورد اکراه واقع می شود و برجسته ترین صورت آن، عبارت است از این که آیا اکراه با تمامی عناصر خود تحقق یافته است یا نه؟ پرسش مذکور در حقیقت در پی یافتن این نکته است که آیا اکراه، مجوز قتل نفس اکراه کننده می باشد یا خیر؟ در صورت منفی بودن پاسخ، جایی برای استناد به اکراه نیست و در حقیقت داخل در محدوده سؤال دوم خواهد بود؛ به این ترتیب که صرف نظر از اکراه شدن یا نشدن مرتکب قتل، آیا اذن مقتول، بر مسؤلیت کیفری - فرضاً قاتل - مؤثر هست یا خیر؟

می توان پرسید رابطه شخص اکراه کننده با «جان خود» چه رابطه ای است؟ آیا وی می تواند سلطه ای تا آن اندازه بر پیکر و جان خویش داشته باشد که نسبت به «ازهاق روح» خود تصمیم بگیرد؟ مبانی نظری نوع رابطه آدمی با اعضای پیکر یا جان خویش، ریشه در مبانی فقهی داشته که البته در مقام قانون گذاری به کمک قانون گذار خواهد آمد.

ادعای فوق را به واقع نباید پذیرفت؛ چرا که نحوه ارتباط آدمی با اعضای بدن خویش، امری است که در تحلیل نهایی، به هر نتیجه ای برسد، می تواند در تصمیم دادرس نسبت به مجرم بودن یا نبودن اکراه شده، مؤثر افتد. بدین توضیح که مبنای نظری منتخب دادرس که با استنباط از منابع حقوقی به دست آورده، حکم را به کلی در مورد موضوع، دگرگون می سازد.

سیری در اصول جزایی، این نکته را نمایان می سازد که اصولاً با وجود شرایط لازم و کافی مدنظر قانون گذار، اعلام رضایت مجنی علیه به بزه ارتكابی، سدّی در مسیر

اعمال قوانین نخواهد بود. به این ترتیب مسؤلیت کیفری، قائم به شرایطی است که «رضایت زیان‌دیده از جرم»، خدشه‌ای به آن‌ها وارد نمی‌آورد. با این حال، گاهی ماهیت فعل یا ترک فعلی که مقنن آن‌را جرم شناخته، به نحوی است که قانون‌گذار، رضایت بزه‌دیده را تا حدودی مؤثر می‌داند. در این زمینه، آنچه بیش‌تر مدنظر قانون‌گذار قرار گرفته است، درجه وابستگی بزه به حقوق خصوصی افراد است. توضیح آن‌که با توجه به ماهیت عمومی تمامی جرایم (جنبه حق‌اللهی) کم‌رنگ یا پررنگ بودن نقش منافع فردی و این نکته که زیان حاصل از ارتکاب جرم، مستقیماً عموم جامعه را متضرر ساخته یا ابتدائاً و بالذات، مخل حقوق شخصی افراد و به عبارتی جنبه حق‌الناسی جرایم است، بدیهی است تأثیر رضایت، به عنوان عامل تبدیل شرایط عمل حادث شده متفاوت خواهد بود. گاهی رضایت زیان‌دیده از جرم، به کلی مانع تحقق آن جرم است؛ بدین معنی که عمل، مباح تلقی شده و رکنی از ارکان سه‌گانه جرم (غالباً رکن مادی) مخدوش می‌شود. به عنوان مثال، جرایم علیه اموال (حق مالکیت افراد) از این دسته‌اند؛ چرا که با توجه به قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم» شیوه این سلطه نیز در اختیار صاحب حقوق مالکانه است و یکی از این شیوه‌ها می‌تواند مسلط نمودن دیگری بر مال باشد.

اما جز در شرایط ویژه یاد شده، در اکثر مواردی که رضایت، اعتبار حقوقی دارد، اثرگذاری آن، مربوط به مرحله زوال وصف مجرمانه است؛ یعنی مُسقط عنوان مجرمانه است و نه مانع آن و تفاوت بین این دو آشکار است. آنچه در بند «ج» ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ذکر شده، غالباً این‌گونه معنا می‌شود.

در متون فقهی، مسأله رضایت به جنایت، عمدتاً تحت عنوان و موضوع کلی‌تری اکراه در قتل - مطرح می‌شود. علت آن‌جاست که اکراه دیگری بر قتل خود (اکراه کننده) علاوه بر اکراه، متضمن اذن و رضایت اکراه‌کننده بر مرگ خویش است (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق.، ج ۱۵، ص ۸۸). لازم به ذکر است فروعاتی چون درخواست بدون اکراه، یعنی رضایت صریح و صیرف، کم‌تر مورد بررسی بوده‌اند که البته نتیجه بحث در مورد امکان یا عدم امکان تأثیر رضایت هرچه که باشد، در این مورد نیز مجری است. اما شرایط ایجاد این دو شکل، متفاوت از یکدیگر خواهد بود و از آن‌جا که مورد اخیر،

تقریباً خصوصیتی ندارد و احکامش با مورد قبلی یکی است، بحث متمرکز بر حالت نخست خواهد بود.

قانون‌گذار، موضوع رضایت به جنایت قبل از وقوع آن را به صراحت مورد توجه قرار نداده است و تنها راه دریافت مبانی فقهی و قانونی پیرامون این موضوع، رجوع به روح و منابع قانون (غالباً فقه) و توجه به موادی مانند ماده ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ خواهد بود. این نکته از آن نظر حائز اهمیت است که با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قاضی موظف به صدور رأی در پرونده مطرح می‌باشد.

سؤالی که تلاش مقاله مصروف پاسخ به آن بوده، این است که آیا با وجود برخی از مواد قانونی، اصول جزایی و علاوه بر آن‌ها نظرات فقهی مبنی بر تأثیرگذاری رضایت زیان‌دیده از جرم نسبت به دفع مجازات به دلیل زوال وصف مجرمانه در بعضی از جرایم و با شرایط ویژه - مانند حق مالکیت در جرایم علیه اموال - حکم قابل تسری به مورد خاص «رضایت به قتل توسط مقتول» هست یا خیر؟

درباره سؤال مطرح شده و اهمیت بسیار زیاد آن خصوصاً در مسائل دادرسی و مجازات اغلب سنگین و غیرقابل جبران (قصاص نفس) ابتدا برای دست‌یابی به مبنای صحیح، حق انسان نسبت به خویش را مورد بررسی قرار داده و سپس نظرات متفاوت فقهی را مرور خواهیم نمود.

۱. حق انسان نسبت به بدن خویش

بشر در دوران حیات خود، با اشیاء اطراف، رابطه‌های گوناگونی برقرار می‌کند. آن‌ها را تحت سیطره درمی‌آورد، تغییر می‌دهد، حقیقتاً یا حکماً تلف می‌کند و کسی در امکان این اختیارات نسبت به اموال، تردیدی ندارد؛ یعنی هرچه وصف مالیت را به عنوان مبنای مالکیت داشته باشد، حق مالکانه انسان در مورد آن قابل برقراری است. اما «تن» و «جان» آدمی، ماهیتی جدا از مقوله مذکور است. مطابق منابع و روایات شرعی، تن انسان ودیعه الهی است که نمی‌بایست آن را به عمد در هلاکت انداخت: «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره، ۱۹۵).

گروهی از اندیشمندان با بیان وجود علقه مالکیت برای انسان نسبت به جسم و جان

خویش، بدن را اساساً ملک انسان دانسته‌اند؛ البتّه نسبت به درجات شدّت و ضعف، متّفق نیستند. گروهی انسان را مالک حقیقی می‌دانند (طباطبائی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۵/ مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق.، ص ۱۳۵/ گرجی، ۱۳۷۵، ج ۲، صص ۳۰۳-۳۰۹/ هادوی، ۱۴۱۸ق.، ص ۷۸).

اگر این شکل ارتباط پذیرفته شود، هر نوع از دخالت انسان در اندام خود، قابل توجه است و اگر شخصی به دستور «صاحب جسم» نیز به آن آسیبی وارد آورد یا تغییری ایجاد کند، در مقابل عمل خود، هیچ‌گونه مسؤولیتی نخواهد داشت. پذیرش این نظریه و به‌طور کلی تمام نظریاتی که مبنای آن‌ها را «مالکیت» تشکیل بدهد، دچار ایراداتی خواهد بود. همان‌گونه که پیش‌تر بیان کردیم، پایه مالکیت، مالیت است؛ درحالی‌که به‌نظر می‌رسد بدن انسان دارای مالیت به این مفهوم نیست. از اصول اندیشه‌های حقوقی و از قوانین کیفری، چنین استنباطی بر نمی‌آید.

توجهیاتی که درباره انواع دیگر تسلّط مالکانه اعم از ذاتی (توحیدی، ۱۴۱۸ق.، ج ۲، ص ۳۸/ نظری توکلی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۹/ حسینی روحانی، ۲۰۰۴، ص ۱۲۱/ شهیدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۲۷)، تشریحی (محسنی قندهاری، ۲۰۰۲، ص ۱۸۵)، مالکیت منفعت (الفتلائی، ۱۹۹۷، ص ۱۲۸) نیز بیان شده است، صرف‌نظر از ایراد مذکور، با خدشه‌هایی روبروست. برای مثال، شناسایی ارزش عرفی بعضی از اعضای بدن مانند خون یا کلیه، از جمله این استدلال‌ها است؛ درحالی‌که موضوع بحث و محل اصلی جدال در جایی است که ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به حیات آدمی وارد آید مانند قتل. آنچه مدنظر است، فرق گذاری رابطه انسان با جسم و رابطه او با جان خویش است. حقوق آدمی بر جسم وی، تا حدودی پذیرفته شده، اما جان او تحت سلطه کسی قرار ندارد. بنابراین تسلّطی در زمینه جان برای انسان موجود نیست تا قابل واگذاری به دیگری باشد. از جمله استدلال‌های وجود «رابطه مالکیت» برای انسان نسبت به خویش، ارزشمندی برخی از اعضای بدن او و امکان وی برای انتقال آن‌ها به دیگری است (مانند خون و کلیه)؛ درحالی‌که موضوع بحث، ضرباتی به حیات است که خلاف مورد ذکر شده، قابل جبران نیستند (مانند قتل).

مطابق نظر دیگر، انسان امین جسم و جان خویش است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۹۶/ العوضی، رجائی الجندی، ۱۹۹۴، ص ۳۰۹)؛ نه مالک آن‌ها؛ یعنی درست نقطه‌ای مقابل نظر

پیش گفته، محدودیت کامل وی در تصرف را مطرح می‌کند. درستی این نظریه، علاوه بر مشکلات علمی چون مغایرت با آزادی‌های بشری، مشکلات عملی بی‌شماری را مطرح می‌سازد. مانند آن‌که طبق ماده ۶۱۷ قانون مدنی، امین هیچ حق تصرفی را جز به منظور حفاظت از مال مورد امانت ندارد. به این ترتیب انسان نمی‌تواند از بدن خود انتفاعی ببرد و باید آن را مانند یک کالا در محیطی در بسته حفاظت کند! این برداشت، با ایراد مواجه است. چراکه بعید است منظور این گروه، «امین» به معنای فقهی آن باشد. یعنی کسی که بر اساس عقدی موظف به حفاظت از مالی می‌شود که حق انتفاع از آن را ندارد؛ بلکه این امین می‌تواند در مقام تناظر به معیر تعبیر شود. در این صورت حق انتفاع وجود دارد. اما ایرادی که بروز می‌کند و موجب وارد بودن نظر نخست می‌شود، آن است که در صورت تلقی امین به معیر با وجود تعدی و تفریط، ضمان ثابت است. یعنی معیر هم نمی‌تواند در مال مورد امانت مرتکب رفتاری خارج از حدود اذن یا متعارف شود. اگرچه به لحاظ اخروی و ضمانت اجرای اخلاقی، شخص نمی‌تواند در مورد جسم خود نیز مرتکب تقصیر شود؛ اما به لحاظ بار حقوقی این دیدگاه نتیجه‌ای در بر نداشته و شخص در خصوص خودزنی یا خودکشی (از مصادیق اسراف در جسم و جان) مسؤولیتی ندارد. با این لحاظ به کلی تعبیر رابطه امانی (چه امین در عقد ودیعه و چه معیر در عقد عاریه) در امور حقوقی با ایراد روبرو خواهد بود.

آنچه در میان دو نظریه مذکور، راه تعادل را در پیش گرفته است، ذکر علقه سلطه و تصرف است (موسوی خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۳/ البار، ۱۹۹۴، ص ۱۸۷). یعنی شکلی از ارتباط که مطابق آن، انسان مالک نیست؛ ولی می‌تواند در آن تصرفاتی که عقلایی و مشروع باشد را انجام دهد. البته تصرفات آدمی در این نظریه، محدود است نه مطلق و قیود آن، قاعدتاً تا مرز عدم ورود ضرر شدید یا منجر به هلاکت خواهد بود. دیدگاه اخیر منطقی به نظر می‌رسد و عیوب و عیوب دو دیدگاه پیشین را ندارد. اما توجیه این که سلطه بدون مالکیت چگونه متصور است در آن دیده نمی‌شود. یعنی منبع این سلطه کجاست؟ سلطه بر مال یا هر چیز دیگر، یکی از آثار مالکیت است و مثال زدن عقودی مانند اجاره که سلطه بدون مالکیت است، نظریه مذکور را منطقی نمی‌کند، چراکه مستأجر نیز مالک است؛ مالک منافع. وجود اثر بدون مؤثر را عقل انکار می‌کند. شاید بتوان این حدّ از

تسلط را از طریق اجازه مالک جان و حیات انسان‌ها - که خداوند است - تبیین نمود. با توجه به آنچه که تاکنون تحت عنوان مبانی مطروحه در مورد حق انسان بر تن خویش مطرح شد، به نظر می‌رسد هیچ‌یک از دیدگاه‌ها به‌طور کامل مبنای منطقی و حقوقی را پوشش نمی‌دهند. تمامی آنچه که ذکر شد، از یک نکته اساسی غافل مانده است و آن این است که چرا باید رابطه انسان با جسم و جان او را مطابق اصول علقه‌های موجود بین بشر و اموال تنظیم نمود؟ یعنی این نوعی قیاس بدون توجه به نبود رکن اساسی مشابهت است. توانایی انسان بر تصرف در بدن خود، ناشی از آزادی وی و اختیار او در تعیین سرنوشت می‌باشد. یعنی همان‌گونه که خداوند انسان را مختار آفریده، مقدمات این اختیار را نیز در حق وی به رسمیت شناخته است. این حق مالکیت نیست؛ بلکه به نوعی تمهید ابزار برای زندگی است. او می‌تواند تصمیم بگیرد و این تصمیم‌گیری یک حق ویژه است با اوصاف ویژه و علت این خاص بودن، ویژگی موضوع یعنی «جان آدمی» است.

بحث پیرامون مسئولیت کیفری مکره نسبت به اکراه بر قتل مکره، مبتنی بر این دیدگاه مختار نویسندگان است که رابطه انسان با جسم او - نه جان وی - از نوع رابطه و علقه موجود بین انسان و اموال نیست و انسان حق تصرف در بدن (جسم) خود را دارد؛ البته نه از باب مالکیت، بلکه از باب وجود نوعی «حق» که مبتنی بر حق تصمیم‌گیری انسان می‌باشد. تا زمانی که مشخص نشود اکراه کننده تا چه میزان می‌توانسته از سلطه خود بهره‌مند شود یا این که حدود و ثغور این سلطه تا کجا بوده است، نمی‌توان روشن ساخت مسئولیت اکراه شونده بر اساس این اذن تا چه میزان است و تفکیک بین سلطه انسان بر جسم و بین سلطه بر جان، تلاشی در همین مسیر است تا حدود نفوذ اذن اکراه کننده روشن گردد.

۲. دیدگاه‌های فقهی - حقوقی پیرامون رضایت به قتل

هم‌چنان که بیان شد، از منظر فقه امامیه، با فرض تحقق اکراه از سوی مجنی‌علیه نسبت به قتل خویش، موضوع رضایت، یکی از فروع بحث خواهد بود. هم‌چنین گفته شد که شیوه ابراز این رضایت، عموماً در نتیجه موضوع تأثیر نخواهد گذاشت. در زمینه دیدگاه‌های فقهی، پرسش این است که آیا رضایت بزه‌دیده، قادر به ازاله وصف کیفری

خواهد بود؟ یعنی مشابه برخی جرایم علیه اموال، عمل دیگر جرم نخواهد بود؟ یا این - که عمل مباح نمی‌شود؛ بلکه کیفر با مانع اجرایی برخورد خواهد کرد؟ یا این که نه حرمت قتل برداشته می‌شود و نه کیفر قابلیتِ اجراء را از دست می‌دهد؟

سؤالات ذکر شده، تحت دو عنوان کلی تأثیر رضایت بر جرم بودن عمل ارتكابی و تأثیر بر مجازات مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بخش اول از دیدگاه عالم ثبوت و عناصر تکوین بررسی می‌کند و بخش دوم از منظر آثار در عمل.

قبل از ورود به بحث، باید بدانیم مسأله اکراه و رضایت ضمنی آن به جنایت، دو صورت کلی دارد که موضع اصلی اختلاف، صورت نخست آن است و شکل ثانی، از قواعد عمومی مصرح پیروی می‌کند.

الف) صورت اول: اکراه در قتل در موردی که شخص مقتول، قاتل را به قتل خویش اکراه می‌کند؛ به این ترتیب که «اگر مرا نکشی، کشته می‌شوی»، از دید مقنن ایران مغفول مانده و حکم این امر در قانون مجازات اسلامی به سکوت برگزار گردیده است. فقها اتفاق نظر دارند که این نحو از اکراه، حداقل موجب اباحه قتل نبوده و مکره مجاز به کشتن اکراه کننده نمی‌باشد؛ حتی برخی از آنها، ادعای اجماع دارند.

ب) صورت دوم: اگر به دلیل عدم اطاعت از مقتول و استنکاف از کشتن وی، اکراه کننده اقدام به اجرای تهدیدات خود بنماید، مکره می‌تواند از باب دفاع مشروع، اکراه کننده را به قتل برساند (صادقی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۵) که مطابق ماده ۳۸۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ این امر، قصاص، دیه و تعزیر ندارد. البته اگر در غیر موضع دفاع، اقدام به قتل اکراه کننده نماید، مجرم قلمداد شده و تحت تعقیب کیفری قرار خواهد گرفت. مورد اخیر از اصول کلی دفاع مشروع در حقوق جزا و فقه پیروی نموده و این شکل خاص - اکراه - ویژگی ندارد.

۲-۱. دیدگاه‌های حقوقی

دانستیم قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز از نکته حائز اهمیت رضایت مجنی علیه قبل از وقوع جنایت گذر کرده است. این مسأله، حقوق دانان را بر آن داشته تا با بررسی شقوق مختلف رضایت به جنایت، حکم مورد نظر را مناسب با روح قانون استنباط نمایند. البته مقنن در ماده ۳۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب

۱۲۹۲، اکراه در قتل عمدی را رافع مسؤلیت کیفری مرتکب ندانسته است؛ بدین معنی که با توجه به اصل برابری حرمت انسان‌ها و حفظ نظم و امنیت عمومی، اکراه شخص بر قتل دیگری، مسؤلیت قاتل را از بین نبرده و عمل مباشر، مجازات قصاص را در پی خواهد داشت. قانون‌گذار با چنین حکمی، از قول مشهور پیروی نموده است. حقوق-دانان نیز با بیان دیدگاه‌های خود، اکراه در قتل عمدی را در موضوع رضایت مورد بررسی قرار داده‌اند. در این زمینه استدلال‌های مختلف است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

دیدگاه اول: برخی با اشاره به نظرات فقها، موضع قانون‌گذار را چنین تعبیر می‌کنند: «اگر شرایط دفاع حادث شود، قتل تهدید کننده مجاز است و هیچ‌گونه مسؤلیتی متوجه تهدید شونده نیست و در غیر این صورت چون تهدید در این‌جا به معنای اذن است، با عنایت به ماده ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی بر تهدید شونده اگر مرتکب قتل شود، قصاص نخواهد بود؛ هر چند اذن در قالب اکراه داده شود و البته مشروط به آن است که بتوان از ماده اخیر، افاده اذن در قتل نمود» (آقایی‌نیا، ۱۳۹۳، صص ۲۱۵-۲۱۶ و ۲۶۳-۲۶۷).

دیدگاه دوم: گروه دیگر با ذکر رضایت مجنی‌علیه در بخش زوال عنصر قانونی و از اسباب اباحه، با پذیرش اصل کلی عدم تأثیر رضایت مجنی‌علیه مبتنی بر استدلال آمره بودن قوانین جزایی و ارتباط آن با نظم عمومی و هم‌چنین بیان عدم مالکیت انسان بر ودیعه الهی (حیات)؛ اکراه شونده را نیز دارای مسؤلیت کیفری می‌دانند. آن‌ها تنها استثناءهای وارد بر اصل مذکور را یکی فقد عنصری از عناصر سه‌گانه - مانند جرایم علیه اموال - با رضایت یا مصادیق مذکور در ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دانسته و به اختصار بحث اکراه در قتل توسط خود مجنی‌علیه را مطرح نموده‌اند (اردبیلی، ۱۳۹۳، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۸۵ / اردبیلی، ۱۳۹۳، ج ۲، صص ۱۷۱-۱۸۳).

از مجموع این مطالب، چنین بر می‌آید که اصل کلی مورد نظر ایشان در مورد مذکور برقرار است و این رضایت معتبر نمی‌باشد و نیز با نبودن حقی برای انسان نسبت به جسم خود، در مورد ازهاق روح دیگری نیز چنین حقی را ندارد.

دیدگاه سوم: بعضی نیز با اشاره به حدیث نبوی «إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهِ الدَّمَاءُ

فإذا بلغ الدّم فلا تَقِيّه» نسبت به اتخاذ موضع قانون‌گذار، ماده ۳۶۵ را ترجیح داده و عدم قصاص را ارجح دانسته‌اند (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۳، صص ۳۲۲-۳۳۰ و ۳۸۵-۳۹۶). با بیان این سه نظریه که تقریباً جهت‌گیری کلی نظریات حقوق‌دانان ایرانی را نشان می‌دهند، روشن می‌شود که اتفاق نظری در این زمینه موجود است و بحث بر سر ماده ۳۷۵ و ارتباط آن با ماده ۳۶۵ باقی است. هر چند مفاد دیدگاه دوم با اصول کلی و استثنایی بودن حکم ماده ۳۶۵ سازگارتر است.

۲-۲. نظرات فقهی

با توجه به متون فقهی و نظرات ابرازی فقهای امامیه، دو دسته‌بندی کلی در این مورد به چشم می‌خورد که ذیلاً بررسی می‌گردد:

۱-۲-۲. دیدگاه‌ها پیرامون حکم تکلیفی قتل با رضایت مجنی‌علیه

غالب فقها، رضایت را فاقد تأثیر در رفع حکم تکلیفی دانسته‌اند؛ به این معنا که حیات انسان، ودیعه الهی و مقدّسی است که به دلیل منشاء الهی‌اش، او را در عملکرد مغایر با آن مختار نمی‌شناسد. علاوه بر این نکته، به نظر می‌رسد حیات انسانی تنها به فرد وی بستگی ندارد؛ بدین معنا که تنها منافع او را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. بلکه با حیات اجتماعی ارتباط ویژه دارد، به گونه‌ای که حق انسان را در تصرف محدود می‌کند. با توجه به این نکته که مبحث مورد بررسی، یکی از اقسام اکراه می‌باشد، حکم کلی این موضوع از دیدگاه امامیه نیز قابل توجه است؛ به گونه‌ای که با قاطعیت، اکراه را مجوز قتل نفس نمی‌دانند (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق.، ج ۵، ص ۱۶۹ / موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۸۹). فقهای بزرگی نظیر صاحب قواعد الأحکام و ارشاد الاذهان (علامه حلی، ۱۴۱۹ق.، ج ۳، ص ۵۹۰ / علامه حلی، ۱۴۱۰ق.، ج ۲، ص ۱۹۶)، شهید ثانی در مسالک الأفهام (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق.، ج ۱۵، ص ۸۸) و صاحب شرائع (محقق حلی، ۱۴۰۹ق.، ج ۴، ص ۹۷۶) بر این امر اتفاق نظر دارند. عمده استدلال، بر این مبنا استوار است که اذن به قتل، حرمت را مرتفع نمی‌سازد؛ چرا که پایه‌های حرمت قتل نفس، بر ارکانی استوار است که هیچ‌یک از آنها رضایت مجنی‌علیه نیست. برخی از بزرگان فقه، بر این امر ادعای اجماع داشته و بیان می‌دارند که نهی صادره از جانب خداوند که مالک حقیقی انسان

است را نمی‌توان با رضایت مجنی‌علیه مرتفع داشت (موسوی خوئی، ۱۳۹۶ق، ج ۲، ص ۱۶).

یکی از فروع بحث مذکور، درخواست شخصی است که شرایط بسیار سختی را می‌گذراند و مرگ برای او به نوعی راحتی و آسایش تلقی می‌شود. این نوع قتل که با نام اتانازی یا مرگ خوب و بدون رنج شناخته شده است، بیان‌گر عملی است که در آن، مرگ بیمار به شیوه‌ای صورت می‌گیرد که کم‌ترین میزان رنج و عذاب را برایش به همراه داشته باشد (اسلامی تبار، الهی‌منش، ۱۳۸۶، ص ۱). نقطه ارتباط این نوع قتل با موضوع بحث، اذن است؛ با این تفاوت که اذن در اکراه، ضمنی است ولی در اتانازی، صریحاً بیان می‌شود.

پیرامون اباحه عمل پزشک یا هر شخص دیگر در چنین وضعیت‌هایی نظرات فقهی متعددی بیان شده است. برای مثال، عده‌ای معتقدند که چون تسریع در مرگ، موجب عدم تطویل درد و رنج او می‌شود و قتل وی در واقع تخفیف و مساعدت نسبت به درخواست کننده است، عمل مباح می‌باشد. البته در این شرایط، رضایت مجنی‌علیه، شرط کافی نیست بلکه قطعیت حدوث مرگ با اوضاع ناراحتی و رنج شدید و غیرقابل تحمل نیز لازم است (الشروانی، العبادی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۹۱). اما با توجه به استدلال‌های پیش گفته و وضعیت اکراه در قتل، این شکل از قتل به طریق اولی از دیدگاه غالب فقها، رافع مسؤلیت کیفری یا اباحه عمل مرتکب نخواهد بود؛ چراکه زندگی و مرگ در دستان خداوند است (آل‌عمران، ۱۸۵) و انسان نمی‌تواند نقش خداوند را ایفا کند (یس، ۷۹-۷۷). بنابراین رضایت به مرگ و حتی جنایت مادون نفس اصولاً در ماهیت فعل مجرمانه تأثیری ندارد؛ چراکه رضایت بزه‌دیده صلاحیتی برای سلب وصف کیفری از عملی که تمامی ارکان جرم بودن آن موجود است ندارد و هیچ‌یک از عناصر جرایم علیه تمامیت جسمانی را مخدوش نمی‌سازد.

۲-۲-۲. دیدگاه‌ها پیرامون تأثیر رضایت در حکم وضعی

اگرچه عدم دگرگونی حکم تکلیفی در مورد رضایت، مورد اتفاق فقهای امامیه بوده اما چون ثبوت ممنوعیت فعل ملازمه‌ای با ثبوت ضمان ندارد، در این خصوص آرای متفاوتی ابراز شده است. نظرات در این زمینه، سه دسته کلی را تشکیل می‌دهند:

دیدگاه اول: عدم سقوط قصاص

این نظریه که در واقع مفهومی دیگر از عدم تأثیر رضایت در حکم وضعی است، با مفروض گرفتن انتفای تأثیر اذن، نهی را هم‌چنان باقی می‌داند. مبنای نظریه مذکور، نفی سلطه انسان بر بدن خویش است؛ بدین معنا که صدور خود این اذن، نوعی گناه و جرم محسوب است چه رسد به عملکرد مبتنی بر آن. عمده استدلال‌های مطرح شده بر این رکن استوار می‌باشد که قصاص اولاً، حقی است که پس از مرگ ایجاد می‌شود و اسقاط آن، اسقاط «ما لم یجب» است^۱ و ثانیاً، با توجه به منطوق آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِیَّهِ سُلْطٰنًا» (اسراء، ۳۳) قصاص حقی است برای اولیای دم و مقتول نمی‌تواند با اذن خود، در حقوق دیگری تصرفی نماید؛ چرا که این امر، مخالف آن اصل کلی است که هیچ‌کس نمی‌تواند حریم خصوصی حقوق افراد را مورد تعرض قرار دهد و عملکرد وی درباره حقوق دیگران، فضولی است (محقق اردبیلی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۳، ص ۳۹۷/ شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۵، ص ۸۸).

علامه حلی هرچند در ابتدا نظر مشهور را نقل می‌کند، اما با افزودن جمله «و عندی فیه نظر» به نوعی در موضوع به ظاهر تأیید شده، تردیدی را مطرح می‌سازد (علامه حلی، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۱).

صاحب جواهر پس از ذکر نظر شیخ در مبسوط و فاضل در التلخیص و الارشاد بیان می‌دارند که در اصل سقوط قصاص مناقشه وجود دارد؛ چرا که اذن مباح کننده و مرتفع کننده عدوان نیست، همان‌طور که اکراه در قتل دیگری، قصاص را ساقط نمی‌کند و داخل در عموم ادله قصاص است، مگر این‌که در زمینه بحث دفاع مشروع باشد (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۲، ص ۵۳).

نتیجه عملی این دیدگاه، آن است که مرتکب چنین عملی قابل مجازات بوده و مسئولیت کیفری وی منتفی نیست (موسوی خوئی، ۱۳۹۶ق، ج ۲، ص ۱۶)؛ چراکه هیچ‌یک از ارکان این مسئولیت منتفی نیست.

درباره این نظریه می‌توان گفت مقرون به صحت بودن آن، بعید نیست؛ چراکه

۱. توضیح آن‌که ایراد مزبور به ماده‌ی ۳۶۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ وارد نمی‌باشد؛ چراکه در آن ماده با حدوث سبب «ایراد ضربه‌ی مرگ‌بار» مفروض است.

مجازات یک عملکرد مخالف منافع جامعه در اصل متعلق به عموم است و امکان بخشایش مجازات برخی جرایم، استثناء است. علاوه بر این، توسعه پذیرش رضایت در قانون مجازات اسلامی، پذیرفتنی نیست.

استدلال بر این که حق مجنی علیه را خود وی ساقط کرده است، با مبنای واضحی روبرو نیست؛ بلکه مروری بر روایات و متون قانونی، حق را ابتدائاً برای اولیای دم اثبات می نماید. دیگر آن که با پذیرش تساوی نفوس در حرمت و این که حرمت مذکور وابسته به اراده افراد نیست تا بتوانند آن را اسقاط بنمایند، پذیرش امکان رضایت به قتل خود با این اصل مهم و پذیرفته شده تعارض خواهد داشت.

دیدگاه دوم: سقوط قصاص

این نظریه که قول مشهور فقها بر آن قائل است (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق.، ج ۱۵، ص ۸۸) و فاضل هندی نیز آن را به مبسوط، شرائع، التلخیص و الارشاد نسبت داده است (اصفهانی، ۱۴۰۵ق.، ج ۲، ص ۴۴۴)، حق اولیای دم را فرع بر حق مجنی علیه می داند و با قیاس حق وارث در اسقاط قصاص و با توسل به یک قیاس اولویت، بزه دیده را مُحِق به اسقاط این حق می داند. با توجه به آنچه در ابتدای این مقاله ذکر شد، مبنای اصولی این نظر، مالکیت یا سلطه نامحدود انسان بر بدن خویش می باشد.

در این دیدگاه، حق قصاص به نحو ارث منتقل می گردد و تکیه نظریه بر ظواهر ادله شرعی است. توسل به امکان اسقاط وجهه حق الناسی که قصاص از آن جمله است نیز تقویت کننده نظر مزبور است. به علاوه حصول شبهه در چنین مواردی تمسک به قاعده درأ را امکان پذیر ساخته است.

شیخ طوسی در بحث امر مقتول به قتل خویش در رابطه بین عبد و مولا، این موضوع را مورد بررسی قرار داده اند و خون مولا را در این شکل، البته نه به لحاظ رضایت بلکه به علت آلت بودن عبد، هدر دانسته اند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق.، ج ۷، ص ۴۳). در این گروه، بین نظریه پردازان پیرامون وجوب یا سقوط دیه نیز اختلاف است و در تبدیل قصاص به دیه، آرای مختلفی ذکر شده است. گروهی با اعتقاد بر این که حرمت عمل کماکان باقی است و قصاص تنها از باب شبهه دفع می شود، دیه را مستقر می دانند؛ چرا که رضایت به جنایت، اباحه عمل را در پی ندارد و در مقابل این حرمت

نیز باید مجازاتی برقرار شود (کاشانی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۲۳۶).

در پاسخ به این گروه باید گفت که آیا اعلام نداشته‌اند سقوط قصاص از باب جنبه حقّ النَّاسی موضوع است و تنها جنبه حقّ اللّهی آن باقی می‌ماند؟ آیا دیه می‌تواند در مقابل جنبه حقّ اللّهی قرار گیرد؟ این تعارض مبانی انتخابی می‌تواند این نظریه را رد کند. برخی نیز عدم قصاص و دیه را برگزیده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۸۹)؛ چراکه اصل بر قصاص است و با انتفای آن، دیه نیز که حالت بدلیت دارد مقدم نخواهد شد، علاوه بر این پذیرش سقوط قصاص به علت زائل شدن حرمت نفس بزه‌دیده، موجبی برای دیه نفسی که دیگر محترم نیست باقی نخواهد ماند (گرجی، شکاری، فریار، ۱۳۸۱، ص ۱۳۵).

دیدگاه سوم: عدم ثبوت ضمان

دو دیدگاه پیش گفته در موضع حرمت عمل مقنن بودند؛ به این معنا که عملکرد جانی مأذون مباح نیست، اما در اثر این اذن، اختلاف بود. نظریه حاضر، رضایت را به‌طور کلی مانع ثبوت ضمان می‌داند و نه مُسقط آن (نووی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۳۹۷). برای اسقاط، ابتدائاً باید قصاص یا دیه اثبات گردد؛ درحالی‌که تا مقدمه حاصل نشود، نتیجه عاید نمی‌گردد و ثبوت، مقدمه سقوط است. این دیدگاه بسیار نادر بوده و کم‌تر مورد استقبال قرار گرفته است. البته این نظر در حقوق کیفری ایران طرفدارانی دارد که اذن را مانع ثبوت ضمان (عدم مسؤولیت جانی مأذون نسبت به قصاص و دیه) دانسته و فقط قائل به اتخاذ واکنش‌های تعزیری علیه وی از باب ارتکاب عمل ممنوع هستند (صادقی، ۱۳۸۲، ص ۶۹-۷۰).

نتیجه‌گیری

قیاس رضایت به جنایت با رضایت به تصرفاتی چون اعمال ورزشی یا جرّاحی که فی‌حدّ ذاته مطلوب هستند، صحیح به نظر نمی‌آید. به‌طور کلی رضایت مجنی‌علیه به بزه قتل در حقوق کیفری ایران، فاقد چنان صلاحیتی است که رکنی از ارکان متشکل جرم را دچار خدشه‌ای سازد تا وصف مجرمانه از جرم سلب شود.

با ابهامات پدید آمده درخصوص اصول و مبانی موضوع ویژه مورد بررسی، رجوع به منابع فقهی، هر چند الزامی است؛ اما کارگشا نمی‌باشد. چرا که فقها با ابراز نظرات

متفاوت و بعضاً متعارض رهیافت عملی ارائه نکرده‌اند.

نظر مشهور مبتنی بر تغییر اساسی حکم وضعی با وجود تعارضات موجود در مبانی خود، دشواری موضوع را بیش از پیش در ذهن به این شکل مطرح می‌سازد که در عمل چه باید کرد؟ آنچه جالب توجه است آن‌که قائلین به نظریه عدم ضمان (نظر مشهور) در پذیرش ثبوت یا سقوط دیه دچار اختلاف هستند؛ چرا که اگر رضایت اساساً مانع ثبوت ضمان (قصاص) باشد، صحبت از ثبوت دیه، محلی نخواهد داشت.

اختلاف در مسئولیت کیفری قاتل با وجود رضایت مجنی‌علیه با نگاهی به اصل کلی مندرج در ماده ۳۷۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و عدم امکان تأثیر اکراه در رفع حرمت دماء در تقریب این نکته که در هر حال رضایت مجنی‌علیه در قالب اکراه نیز از زیر شاخه‌های بحث مذکور است و با عدم دلیل بر استثناء، اصل مجری خواهد بود، یاری‌گر است.

۲۰۵

حقوق اسلامی / تأثیر اکراه در قتل از ناحیه مقتول

مقتن با انتخاب پذیرش مسئولیت «قاتل مأذون» علاوه بر موافقت با اصول کلی حقوقی، بهتر می‌تواند هدف خود در صیانت از جامعه را محقق سازد. واهمه مخالفت با نظر مشهور نباید موجب تردید در اجرای قاعده‌ای شود که با مبانی قوی خود - هر چند تا حدی محجور مانده است - قادر به ایجاد استحکام حرمت جان انسان‌هاست. این دیدگاه، موافق با آن نظریه خواهد بود که در زمینه حق آدمی بر جسم خود، تفکیک جسم را از جان می‌پذیرد و آن را گسترش می‌دهد.

پاسخ‌گویی به مسئولیت یا عدم مسئولیت مرتکب در رضایت به بزه قتل، وقتی که در قالب «اکراه به قتل» مطرح می‌شود، توجه هم‌زمان به نکات چندی را طلب می‌نماید:

۱- اکراه به‌طور کلی، رافع مسئولیت کیفری است و این مطلب از عمومات حقوق کیفری به حساب می‌آید.

۲- در خصوص قتل، این قاعده خود دچار یک استثناء است و آن این‌که اکراه به قتل، مسئولیت قاتل را از بین نمی‌برد.

۳- اگر اکراه از سوی خود مقتول صورت گیرد، حاوی یک رضایت و اذن ضمنی نیز هست که اکراه را از شکل بدون قید آن خارج ساخته و جریان قواعد اکراه را به‌طور مطلق دشوار می‌سازد. ترکیب رضایت و اکراه، جریان قواعد هر کدام از آن‌ها را با

موانعی روبرو کرده و به این ترتیب نتیجه‌گیری نهایی را کمی دشوار می‌سازد. به همین دلیل اختلاف نظرات فقهی و دکترین بروج می‌کند که ناشی از اختیار کردن احکام یکی از دو طرف است؛ یعنی آیا قواعد رضایت ناشی از سلطه بر جسم جریان یابد تا مسئولیت منتفی باشد یا به این مسأله توجه شود که اگر در قتل رافع مسئولیت نیست. این مقاله بیان داشت که رضایت مدنظر قوانین کیفری حدودش به «جسم» محدود می‌ماند و «جان» را در بر نمی‌گیرد. با این تفسیر و برداشته شدن مانع رضایت برای جریان مسئولیت و وجود اصول و قواعد مربوط به اکراه در قتل، مسئولیت قاتل مکره بی‌منازع باقی می‌ماند. نهایتاً به نظر می‌رسد که با توجه به مقررات دفاع مشروع در حقوق کیفری ایران، چنانچه مکره (مقتول)، تهدید خود را اجرایی کرده و مکره در مقام دفاع از نفس، مرتکب جنایت بر مکره شود تحقق جنایت از سوی مکره در چارچوب مقررات دفاع مشروع، رافع مسئولیت کیفری خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. اردبیلی، محمدعلی؛ حقوق جزای عمومی؛ ج ۱، چ ۳۷، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۳.
۲. —؛ حقوق جزای عمومی؛ ج ۲، چ ۳۵، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۳.
۳. اسلامی تبار، شهریار و محمدرضا الهی‌منش؛ مسائل اخلاقی و حقوقی در قتل ترخم‌آمیز (أتانازی)؛ ج ۱، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۶.
۴. اصفهانی، بهاء‌الدین محمد بن حسن (فاضل هندی)؛ کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام؛ ج ۲، قم: منشورات مکتبه السید المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق.
۵. آقای نی، حسین؛ حقوق کیفری اختصاصی جرایم علیه اشخاص (جنایات)؛ چ ۱۲، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۳.
۶. البار، محمدعلی؛ الموقف الفقهی و الاخلاقی من قضیه زرع الاعضاء؛ چ ۱، دمشق: دارالشامیه، ۱۹۹۴.
۷. توحیدی، محمدعلی؛ مصباح الفقاهه فی المعاملات؛ تقریرات سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲، چ ۱، قم: مکتبه الداوری، ۱۴۱۸ق.
۸. جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)؛ مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الاسلام؛ ج ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.

۹. جوادی آملی، عبدالله؛ حق و تکلیف در اسلام؛ تحقیق و تنظیم مصطفی خلیلی، ج ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۵.
۱۰. حسینی روحانی، سید محمدصادق؛ المسائل المستحدثه؛ ج ۱، قم: دارالفکر، ۲۰۰۴.
۱۱. حلی، جعفر بن حسن (محقق حلی)؛ شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ تعلیقه سید صادق شیرازی، ج ۴، چ ۲، تهران: انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ق.
۱۲. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)؛ إرشاد الاذهان إلى أحكام الايمان؛ ج ۲، چ ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۱۳. —؛ تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه؛ ج ۲، مشهد: مؤسسه آل البيت (ع)، بی تا.
۱۴. —؛ قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام؛ ج ۳، چ ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۵. الشروانی، العبادی؛ حواشی الشروانی؛ ج ۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۶. شهیدی، مهدی؛ تشکیل قراردادهای و تعهدات؛ ج ۱، چ ۲، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۰.
۱۷. صادقی، محمدهادی؛ «رضایت به جنایت»؛ مدرّس علوم انسانی (حقوق)، دوره هفتم، شماره اول (پیاپی ۲۸)، ۱۳۸۲.
۱۸. —؛ حقوق جزای اختصاصی جرایم علیه اشخاص؛ ج ۷، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۳.
۱۹. طباطبائی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، تهران: انتشارات اسلامیّه، ۱۳۶۸.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن؛ المبسوط فی فقه الامامیه؛ تصحیح و تعلیق محمدباقر بهبودی، ج ۷، تهران: المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریّه، ۱۳۸۷ق.
۲۱. —؛ کتاب الخلاف؛ تحقیق سید علی خراسانی و دیگران، ج ۵، چ ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۲. العوضی، عبدالرحمن عبدالله و احمد رجائی الجندی؛ رویه الاسلامیه لزراعه الاعضاء البشريه؛ کویت: مطبوعات الاسلامیه للعلوم الطبیّه، ۱۹۹۴ م.

۲۳. الفتلابی، صاحب عبید؛ التشریفات الصحیحہ؛ عمان: دار الشقاقہ، ۱۹۹۷ق.
۲۴. کاشانی، علاء الدین ابی بکر بن مسعود؛ بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع؛ ج ۷، چ ۱، پاکستان: المكتبة الحبيبه، ۱۴۰۹ق.
۲۵. گرجی، ابوالقاسم، روشنعلی شکاری، حسین فریار؛ حدود و تعزیرات و قصاص؛ چ ۱، تهران: مؤسسہ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
۲۶. گرجی، ابوالقاسم؛ مقالات حقوقی؛ ج ۲، چ ۲، تهران: مؤسسہ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۲۷. محسنی قندهاری، محمد آصف؛ الفقه و مسائل طبیہ؛ چ ۱، قم: بوستان کتاب قم، ۲۰۰۲.
۲۸. محقق اردبیلی، احمد بن محمد؛ مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان؛ ج ۱۳، قم: مؤسسہ النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر؛ بحوث فقہیہ هامہ؛ قم: مدرسه امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۲۲ق.
۳۰. موسوی خمینی، سید روح الله؛ تحریر الوسیلہ؛ ج ۲، چ ۲، تهران: مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵.
۳۱. —؛ کتاب البیع؛ ج ۱، چ ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۳۲. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم؛ مبانی تکمله المنہاج؛ ج ۲، چ ۲، قم: انتشارات علمیه، ۱۳۹۶ق.
۳۳. میرمحمدصادقی، حسین؛ حقوق کیفری اختصاصی جرایم علیه اشخاص؛ چ ۱۶، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۹۳.
۳۴. نجفی، محمدحسن (صاحب جواهر)؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام؛ تعلیقہ محمد قوچانی، ج ۴۲، تهران: انتشارات اسلامیہ، ۱۳۶۷.
۳۵. نظری توکلی، سعید؛ الترقیع و زرع الاعضاء فی الفقه الاسلامی؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲.
۳۶. نووی، محیی الدین بن شرف؛ المجموع فی شرح المہذب؛ ج ۱۸، قم: انتشارات دارالفکر، بی تا.
۳۷. ہادوی، محمد مہدی؛ بیع اعضاء الانسان و ہبتها؛ بی جا: الفکر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.